نگاه

### تکاپوی علمی و عملی شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی، در یک نگاه

## آن که بهشت را به بها گرفت!

**شاهد توحیدی**

شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی، متولد دوم آبان ۱۳۰۷، در محله لومبان اصفهان و در خانواده‌ای روحانی، در چهار سالگی به مکتبخانه و سپس در هفت سالگی، به دبستان رفت. در سال ۱۳۲۱، برای تحصیل علوم اسلامی به مدرسه صدر اصفهان راه یافت. از ۱۳۲۱ تا ۱۳۲۵، ادبیات عرب، منطق، کلام، سطوح فقه و اصول را آموخت. در ۱۳۲۵ به قم رفت و کفایه را نزد آیت‌الله مرتضی حائری یزدی و مکاسب را نزد آیت‌الله محمد محقق داماد خواند. در سال ۱۳۲۶، خارج فقه را نزد آیت‌الله محقق داماد، آیت‌الله بروجردی و امام خمینی آموخت. در سال ۱۳۲۷، به صورت متفرقه دیپلم ادبی گرفت و به دانشکده معقول و منقول رفت و همزمان با یک استاد خارجی، به آموختن زبان انگلیسی پرداخت و پس از آن برای تأمین هزینه تحصیل خود، مشغول تدریس شد. در سال ۱۳۳۰، لیسانس گرفت و برای ادامه تحصیل، به قم برگشت. در اردیبهشت ۱۳۳۱ ازدواج کرد و صاحب دو دختر و دو پسر شد. از سال ۱۳۳۰ تا ۱۳۳۵، در دروس اسفار و شفاء علامه طباطبایی، به آموختن فلسفه پرداخت و مدت پنج سال، همراه با بزرگانی چون استاد مطهری، در شب‌های پنج‌شنبه و جمعه، جلسات ارزشمندی را برگزار کرد.

شهید بهشتی از سال ۱۳۳۱، به فعالیت‌های سیاسی پرداخت و در واقعه ۳۰ تیر آن سال، در جمع اعتصاب‌کنندگان تلگرافخانه اصفهان سخنرانی کرد. در سال ۱۳۳۳ و با همکاری عده‌ای از همفکرانش، دبیرستان «دین و دانش» را در قم تأسیس کرد و مدیریت آن را به عهده گرفت. در فاصله ۱۳۳۵ تا ۱۳۳۸، در دوره دکترای فلسفه دانشکده معقول و منقول، به تحصیل پرداخت. در سال ۱۳۳۸، در تهران جلسات «گفتار ماه» را برای آشنایی نسل جوان با معارف اسلامی برگزار کرد، که مباحث آن بعدها در سه جلد، به نام کتاب «گفتار ماه» و

یک جلد به نام «گفتار عاشورا»، منتشر شد. در سال ۱۳۳۹، به تشکیل مدارس دینی نمونه‌ای پرداخت، که معروف‌ترین آنها، مدرسه حقانی یا منتظریه است. در سال ۱۳۴۱ با آغاز نهضت امام خمینی، به شکل جدی وارد مبارزات شد و برای ایجاد رابطه بین حوزه و دانش‌آموزان، کانون دانش‌آموزان قم را، به سرپرستی شهید مفتح راه‌اندازی کرد. در سال ۱۳۴۲، به عضویت شورای روحانیت هیئت مؤتلفه اسلامی درآمد. در سال ۱۳۴۲، به توصیه آیت‌الله میلانی، به هامبورگ رفت تا مسجد آنجا را که آیت‌الله بروجردی بنا نهاده بود، اداره کند. با حضور شهید بهشتی در هامبورگ، انجمن‌های اسلامی دانشجویان شکل گرفت و مرکز اسلامی هامبورگ، رونق یافت. در سال ۱۳۴۹، به ایران برگشت. در سال ۱۳۵۰، جلسات تفسیر قرآن را با عنوان مکتب قرآن، در روزهای شنبه با شرکت حدود ۵۰۰ نفر، راه‌اندازی کرد. در سال ۱۳۵۵، برای انجام کارهای تشکیلاتی، هسته‌هایی را ایجاد کرد که در سال ۱۳۵۶، منجر به شکل‌گیری «جامعه روحانیت مبارز» شد. پس از آن که امام خمینی از عراق به پاریس رفتند، چندی به آنجا رفت و با راهنمایی‌های ایشان، شورای انقلاب را تشکیل داد. پس از پیروزی انقلاب اسلامی، یکی از مؤثرترین اعضای شورای انقلاب بود و در تدوین قانون اساسی جمهوری اسلامی در مجلس خبرگان، نقشی تعیین‌کننده داشت و با قدرت و صلابتی مثال‌زدنی، مجلس را اداره کرد و به‌رغم مخالف‌خوانی‌های لیبرال‌ها، توانست اصل ولایت فقیه را به تصویب رساند. وی پس از آن، از سوی امام خمینی به ریاست دیوان عالی کشور انتخاب شد و نظام نوین قضایی بر اساس مبانی اسلامی، توسط او شکل گرفت. از جمله خدمات وی، احیای حکم قصاص بود که در دوره پهلوی، از نظام قضایی ایران حذف شده بود! شهید آیت‌الله بهشتی پس از پیروزی انقلاب، با همکاری آیت‌الله خامنه‌ای، شهید باهنر، آیت‌الله موسوی اردبیلی و آیت‌الله هاشمی رفسنجانی، «حزب جمهوری اسلامی» را تأسیس کرد، که نقش عمده‌ای در کادرسازی در سال‌های اولیه انقلاب داشت و موفق‌ترین تشکیلات اسلامی، در تاریخ ایران است. او سرانجام در ۷ تیر ۱۳۶۰، همراه با بیش از ۷۲ تن از همفکرانش، در انفجار حزب جمهوری اسلامی به شهادت رسید.

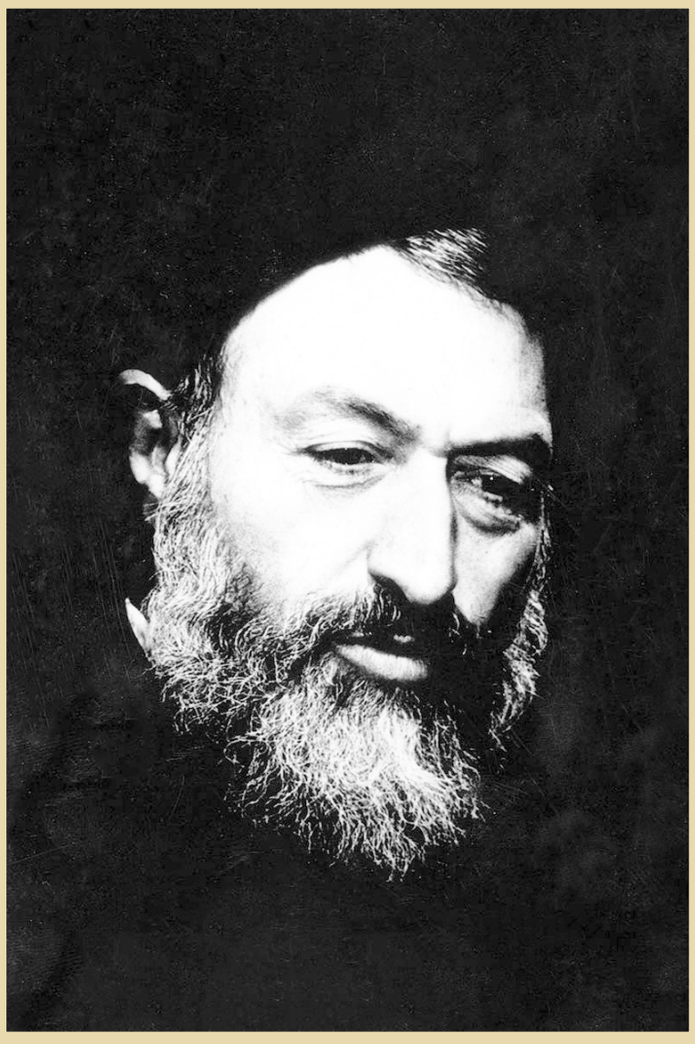

### شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد بهشتی و نحوه مواجهه با موج ترور شخصیت، در آیینه روایت‌ها

# ما نباید برای جبران مشکلات‌مان از امام هزینه کنیم!

**محمدرضا کائینی**

امروز سوگ شهید آیت‌الله دکتر سیدمحمد حسینی بهشتی و یارانش، ۴۰ ساله می‌شود. آن بزرگ اما همچنان، از طریق یادگارهای نظری و عملی خویش، با جامعه و به ویژه جوانان، سخنانی شنیدنی دارد. از جمله درس‌های او، نحوه مواجهه با موج نیرومند شایعه و ترور شخصیتی است، که در دوره سه ساله پس از پیروزی انقلاب اسلامی، می‌توان از او سراغ گرفت. روایات پی آمده، منش وی را در آن دوران خطیر و پرفتنه نشان می‌دهد. این خاطرات را، از برخی گفت و شنودهای خود و دیگران، با نزدیکان شهید بهشتی برگزیده‌ام. امید آنکه تاریخ‌پژوهان و عموم علاقه‌مندان را، مفید و مقبول آید.

**آدمی نبود که از میدان به‌در برود و در برابر توهین‌ها، حتی اندکی بر آشفته شود!**

رهبر معظم انقلاب اسلامی، در عداد دوستان و یاران دیرین شهید آیت‌الله دکتر بهشتی است. ایشان عامل اصلی تحمل توهین‌های ضدانقلاب توسط آن شهیدِ گرانمایه را، ظرفیت نفسانی و جنبه بالای شخصیتی آن بزرگ قلمداد می‌کنند: «آقای بهشتی، به معنای حقیقی کلمه حلیم بود. حلم را غالباً نمی‌توانند معنا کنند اما معادل این واژه را، می‌توان جنبه داشتن و ظرفیت نفسانی داشتن، ذکر کرد. مرحوم بهشتی جنبه داشتند و از ظرفیت روحی فوق‌العاده‌ای، برخوردار بودند و خیلی دیر برمی‌آشفتند! اصولاً آقای بهشتی، آدمی نبود که از میدان به‌در برود و در برابر اهانت‌ها و توهین‌ها، حتی اندکی برآشفته شود! ممکن بود در یک جلسه‌ای، حتی به او اهانت شود و بارها دیدیم که چنین هم شد. ایشان آدمی بود که این تحمل را داشت، که اهانت را با بزرگواری گوش می‌داد و در آخر با استدلال و توجیه، به اهانت پاسخ می‌داد! آدم‌هایی که این ظرفیت انسانی را ندارند، برای کارهای مدیریتی مناسب نیستند. ظرفیت نفسانی شهید بهشتی، فقط در مقابل اهانت‌ها نبود، بلکه ایشان در مقابل ستایش و تمجید هم، حلیم بودند و خود را گم نمی‌کردند. وقتی طوفانی از تمجید به وجود آید، کمتر از طوفان ناشی از اهانت نیست، بلکه از آن نیز غرق‌کننده‌تر است. حلم و ظرفیت نفسانی آقای بهشتی، بدین گونه بود. با این خصوصیات اخلاقی، طبیعی است که آدمی می‌تواند اهانت به خود و انتقادات طرف مقابل را تحمل کند.»

**می‌گفتند پول‌های ملت را، به حساب شخصی خود در بانک‌های خارجی ریخته است!**

دکتر غلامعلی حدادعادل، شهید بهشتی را از دوران تحصیل در دبیرستان علوی شناخته و به دلیل همین وقوف بر حالات و مقامات او، شایعات دشمنان درباره آن عالم عامل را، تلخ و دشوار می‌خواند: «میزان صبر و بردباری شهید بهشتی، در کشاکش حوادث و جریانات بعد از پیروزی انقلاب اسلامی، بهتر معلوم شد. روزهایی بود که ضدانقلاب در همه جا، شایعه می‌کرد که شهید بهشتی در کاخ زندگی می‌کند و پول‌های ملت را، به حساب شخصی خود در بانک‌های خارجی ریخته است و همسرش یک خانم آلمانی است و این حرف‌ها و تهمت‌ها و بدتر از اینها، تحمل این حرف‌ها برای کسانی که شهید بهشتی را از ۲۰، ۳۰ سال پیش از آن می‌شناختند، دشوار بود! برای ما که بارها شهید بهشتی را در سال‌های قبل از انقلاب، در خانه ساده‌اش ملاقات کرده بودیم و بعد از انقلاب هم می‌دیدیم که هیچ چیز فرق نکرده و او از همه در همان اتاق پذیرایی کوچک خود- که با موکت مفروش بود- پذیرایی می‌کند، شنیدن این تهمت‌ها که بر او وارد می‌کردند، سخت بود. ضدانقلاب که گوشت و پوست و خونش از واشنگتن و مسکو و لندن بود، هجرت چند ساله بهشتی به آلمان را، بهانه این شایعه کرده بود که او همسری آلمانی دارد، که دروغ محض بود و اگر هم فرضاً همسرش آلمانی بود، گناهی نکرده بود! باری، ایشان در مقابل همه این تیرهای تهمت، صبر می‌کردند و از کوره درنمی‌رفتند و متانت خود را از دست نمی‌دادند و از صراط مستقیم اصول خود، بیرون نمی‌رفتند. همین صبر و تحمل ایشان بود، که سبب شد امام راحل پس از شهادت ایشان بگویند آنچه من راجع به ایشان متأثر هستم و شهادت ایشان در مقابل آن ناچیز است، آن مظلومیت ایشان در این کشور بود.»

**در دادگستری دیدم ناهار او، یک ظرف ماست است و کمی نان!**

حسین مهدیان از مقطع آغاز نهضت اسلامی، با آیت‌الله بهشتی مراوده یافت و این اُنس و نزدیکی را، تا پایان حیات آن شهید، تداوم بخشید. او در باب فتنه‌انگیزی‌های ضدانقلاب، درباره آن جهادگر سختکوش، چنین می‌گوید: «شایعات و فشارهای ناشی از ترور شخصیت شهید آیت‌الله بهشتی، به قدری گسترده بود که حتی برخی نزدیکان ایشان هم، باور کرده و به آن بزرگوار، بدبین شده بودند. شهید بهشتی، حقاً در اوج مظلومیت به شهادت رسید. یادم هست یک روز وقت ناهار، در شورای عالی قضایی به حضورشان رسیدم. هنگامی که ناهار ایشان را آوردند، دیدم یک ظرف ماست است و کمی نان و این درست در زمانی بود، که در همه جا شایعه کرده بودند که ایشان در کاخ زندگی می‌کنند و زندگی تجملاتی دارند! امپریالیسم جهانی به خوبی دریافته بود که پس از امام، مهم‌ترین شخصیتی که قدرت اداره کشور را دارد، شهید بهشتی است و لذا همه امکانات و توان تبلیغاتی خود را، در جهت تخریب چهره ایشان به کار گرفت. نمونه بارز قدرت مدیریت شهید بهشتی را، در شورای انقلاب و مجلس خبرگان از یاد نمی‌برم. همین شخصیت قوی و مدیریت عالی بود، که دشمنان را به فکر انداخت که به هر نحو ممکن، ایشان را از صحنه بیرون کنند و به این ترتیب خسارت جبران‌ناپذیری بر پیکر انقلاب وارد آمد.»

**چرا از یک تریبون عمومی، خاطر مردم را آزرده کنم؟**

مرحومه بانو عزت‌الشریعه مدرس مطلق، همسر و همراه شهید آیت‌الله دکتر بهشتی بود. روایت او نیز از روزهای مظلومیتِ آن یارِ همدل، خواندنی و عبرت‌آموز است: «آقای بهشتی از قبل از انقلاب، دنباله‌روی امام بود. همه هم این را خوب می‌دانستند و او را هم، خوب می‌شناختند. چهره شاخصی بود. پنهان نبود که بعد پیدا شود، ولی وقتی سیل تهمت‌های ناروا بر سرش ریخت، خیلی‌ها باورشان شد! هر وقت هم می‌گفتم آقا! بروید در رادیو و تلویزیون و جواب تهمت‌ها را بدهید! می‌گفت چرا بروم خاطر مردم را، آن هم از یک تریبون عمومی، آزرده کنم؟ چه بگویم؟ من درد دلم را با خدا می‌کنم، خدا خودش همه کارها را درست می‌کند!... بعد از شهادت او، دوست و دشمن گریه کردند! خیلی‌ها آمدند و از من خواستند اگر او را در خواب دیدم، حلال بودی بطلبم! من که او را می‌شناسم، می‌دانم همه را بخشیده است! او برای تعریف و تکذیب کسی کار نمی‌کرد، برای خدا کار می‌کرد و از هیچ‌کس نه گلایه‌ای داشت و نه انتظاری.»

**پاسخ من، تنها سکوت است و سکوت و سکوت!**

زنده‌یاد حجت‌الاسلام والمسلمین هادی مروی، از دوره تحصیل، در کسوت یکی از شاگردان و مراودان شهید بهشتی بود و پس از پیروزی انقلاب اسلامی، در دستگاه قضایی با وی همکاری می‌کرد. بخشی از خاطرات او از آن روزهای پرمحنت، از این قرار است: «خاطرم هست یک بار در اوج جریان سهمگین ترور شخصیت آقای بهشتی، ایشان از جبهه برگشته و هنوز گرد و غبار جبهه، روی عمامه‌شان بود! آمدند و در نماز جمعه، قبل از خطبه‌ها سخنرانی کردند. در حین سخنرانی‌شان فرمودند اگر از من بپرسند که در این شرایط جنگ روانی و شایعه‌پراکنی، چه باید کرد؟ پاسخ خواهم داد سکوت، سکوت و سکوت!... و این سخن را در زمانی گفتند که امام همه مسئولان را، به مصلحت‌اندیشی و سکوت در برابر مخالفان دعوت کرده بودند. در مجموع، آقای بهشتی کسی نبود که به خاطر مصالح شخصی، در برابر این شایعات عکس‌العمل نشان دهد. برای او تنها حفظ نظام مهم بود. هیچ‌گاه فراموش نمی‌کنم که برخی افراد و جوانان احساساتی، که تحت تأثیر فضای مسموم آن دوران، غیبت آقای بهشتی را کرده بودند، پس از شهادت ایشان و با چشمانی اشکبار، کنار مزار آن بزرگوار می‌آمدند و از ایشان، طلب بخشش می‌کردند.»

**آقای بهشتی، به این حرف‌های مزخرف جواب ندهید!**

حسین صفارهرندی- که شهید بهشتی را در دوران مبارزات و به عنوان یکی از پیشگامان آن شناخته است- دامنه تأثیر شایعات ضدانقلاب را، حتی در برخی نهادهای انقلابی، در قالب یک خاطره آورده است: «یک بار شهید بهشتی، به ستاد مرکزی سپاه پاسداران آمده بودند. من آن روز مأموریت خارج از تهران داشتم و متأسفانه در آن جلسه حضور نداشتم. کسانی که بودند، برایم نقل می‌کردند که حتی بچه‌های سپاه- که آدم‌های مخلصی بودند- حرف‌های مردم کوچه و بازار را، نقل می‌کردند که می‌گویند شما سرمایه‌دار هستید و از این قبیل! شهید بهشتی با نهایت متانت، به همه سؤالات پاسخ می‌دهند، طوری که بالاخره صدای یکی از بچه‌ها درمی‌آید که این چه جور جلسه‌ای است و مگر ما چقدر وقت داریم، که بتوانیم از دکتر بهشتی درباره ریشه‌یابی مهم‌ترین مسائل کشور سؤال کنیم و شما نباید به این حرف‌های مزخرف جواب بدهید! سعه صدر ایشان، به حدی بود که حتی در چنین موقعیتی، عنان اختیار را از کف نمی‌داد و به همه سؤالات با لحنی منطقی و متین پاسخ می‌داد.»

**تبریزی‌ها شعار می‌دادند بهشتی، طالقانی را تو کشتی!**

زنده‌یاد آیت‌الله سیدعبدالکریم موسوی اردبیلی، از یاران قدیمی و صمیمی آیت‌الله بهشتی بود. او معتقد بود بخشی از جریان ترور شخصیت آن چهره نامور انقلاب، از سوی ابوالحسن بنی‌صدر هدایت می‌شد: «ابوالحسن بنی‌صدر، یکی از اشخاصی بود که بی‌جا با آقای بهشتی دشمنی می‌ورزید. چون او را رقیبِ خود و خود را رقیب او می‌دانست، بی‌رحمانه او را می‌کوبید! در حالی که او پس از انتخابِ بنی‌صدر به ریاست جمهوری، به حضرت امام پیشنهاد کرد که فرماندهی کل قوا را به او بدهد (چون معتقد بود اگر رئیس‌جمهور قوای مسلح را در اختیار نداشته باشد، نمی‌تواند وظایف ریاست جمهوری را درست انجام دهد) البته حضرت امام(ره)، تأمل داشت که این کار را بکند یا نه! شهید بهشتی پیشنهاد کرد و اصرار ورزید و دوستان دیگر هم تأیید کردند، تا سرانجام امام قبول کرد و فرماندهی کل قوا را، به او تفویض کرد. غیر از این، در چند مورد دیگر هم، مرحوم شهید بهشتی به کمک و مساعدت بنی‌صدر شتافت، ولی او بدترین دشمنی‌ها را با بهشتی کرد! در جریان تصویب پلیس قضایی، با صراحت مخالفت می‌کرد و می‌گفت قصد بهشتی از ایجاد پلیس قضایی، این است که نیروهای مسلح را در اختیار داشته باشد!... پس از فوت آیت‌الله سیدمحمود طالقانی، روزی بنی‌صدر که از تبریز بازگشته بود، در مجلسی با خنده و تمسخر گفت تبریزی‌ها شعار می‌دادند و می‌گفتند، بهشتی، طالقانی را تو کشتی! همه اهل مجلس، از این توهین ناراحت شدند! وقتی که بنی‌صدر به فکر فرار افتاد و در مخفیگاهی پنهان شد، نیروهای انقلاب در پی بنی‌صدر می‌گشتند و خانم بنی‌صدر را، با خانم سودابه سدیفی گرفتند و به مرحوم بهشتی مژده دادند، که خانم بنی‌صدر را دستگیر کرده‌ایم، اکنون بنی‌صدر هر جا باشد، خود را تسلیم می‌کند! با وجود آن همه سوابق، مرحوم شهید بهشتی سخت برآشفت و گفت ما حق نداریم یک زن را دستگیر کنیم، در حالی که هیچ تقصیری ندارد، الا این که زن بنی‌صدر است و شوهرش به خاطر خیانت تحت تعقیب است!... و دستور داد که فوراً او را آزاد کنند.»

**صورت مرحوم بهشتی سرخ شد، اما جواب جسارت بنی‌صدر را نداد!**

روایتی که در بخش پیشین این نوشتار، به نقل از آیت‌الله موسوی اردبیلی آمد، به صورتی دیگر و همراه با تحلیلی جامع‌تر، در خاطرات حجت‌الاسلام مسیح مهاجری، از شاگردان و همراهان شهید بهشتی ذکر شده است: «از آیت‌الله موسوی اردبیلی شنیدم که در شورای انقلاب، بنی‌صدر به مرحوم بهشتی جسارت کرد! او اصولاً آدم بی‌ادبی بود و اهانت‌آمیز حرف می‌زد. در آن لحظه، صورت مرحوم بهشتی سرخ می‌شود، اما جواب جسارت او را نمی‌دهد! بنی‌صدر می‌گوید شما پلیس قضایی راه انداخته‌ای، که برای خودت گارد درست کنی، چون آدم دیکتاتوری هستی! مرحوم بهشتی می‌خواست پاسخ بدهد که این کار، امری قانونی است و در جهت مصالح کشور است. آقای موسوی اردبیلی می‌گفتند من حوصله‌ام از این همه بی‌ادبی سررفت و منتظر نشدم که مرحوم بهشتی جواب منطقی به او بدهد، چون بنی‌صدر، تلویحاً به من هم اهانت کرده بود! به همین دلیل قندان سنگی را برداشتم و به طرف بنی‌صدر پرت کردم، به طوری که او از اتاق فرار کرد و نماند که به دعوا ادامه دهد! غیرت آقای موسوی قابل تقدیر است و بی‌ادبی بنی‌صدر هم امر پنهانی نبود ولی مرحوم بهشتی شیوه رفتارش فرق می‌کرد. در مجلس خبرگان هم، همین‌طور بود و در مورد تک‌تک اصول قانون اساسی، با متانت و صبر فراوان، همه حرف‌ها را می‌شنید و بی‌آنکه ذره‌ای عصبانی شود و یا حرفی خارج از قاعده بزند، جلسات را اداره می‌کرد. خیلی‌ها سعی کردند که او را وادار کنند، که در مدیریت خود ضعف نشان دهد، تا کارشان را پیش ببرند و از جمله اینکه بنی‌صدر خارج از شأن مجلس خبرگان و برخلاف روش نخبگان آن، بسیار رفتارهای توهین‌آمیزی داشت، اما مرحوم بهشتی هم به دلیل همین محترم بودن ذاتی‌اش و هم به دلیل توجه به حرمت مجلس خبرگان و هم توجه به جار و جنجال و سروصداهایی که ایجاد می‌شد تا مجلس را از روند عادی خارج کنند، با نهایت سعه صدر به کارش ادامه داد! آن روزها رادیوهای بیگانه و بسیاری از جراید داخلی، دست به یکی کرده بودند تا کار مجلس خبرگان، به سامان نرسد و انصافاً فقط مدیریت مرحوم بهشتی بود، که آن را در زمان منطقی جمع و جور کرد.»

**اینها می‌خواهند فکرم را، با این شایعات مشغول کنند!**

مخرج مشترک خاطره نقل شده توسط بانو زینت‌السادات بهشتی، خواهر شهید آیت‌الله بهشتی، با دو خاطره پیشین، نقش بنی‌صدر در فضاسازی علیه برادر و نیز متانت او، در برابر این جنگ روانی گسترده است: «یک شب من خانه برادرم بودم و سخنرانی بنی‌صدر از تلویزیون پخش می‌شد، که در آن علیه برادرم حرف می‌زد! من خیلی ناراحت شدم و گفتم برادر من! آخر شما چرا با این همه تهمتی که به شما زده می‌شود، ساکت نشسته‌اید و حرفی نمی‌زنید؟ برادرم جواب داد خواهرجان! اینها دنبال بازار آشفته می‌گردند و الان زمان آن نیست، که من جواب‌شان را بدهم، اگر این کار را بکنم، دقیقاً همان کاری را کرده‌ام که آنها می‌خواهند، من باید کار خودم را بکنم، اینها می‌خواهند با این حرف‌ها، مرا از صحنه خارج و فکرم را، با این شایعات مشغول کنند، که نتوانم راه خود را ادامه بدهم!... آن وقت به صورت من نگاهی انداخت و وقتی دید خیلی ناراحت هستم، لبخندی زد و با مهربانی گفت خواهرجان! بنا نبود ناراحت بشوید، من چه باشم چه نباشم، مردم قضاوت خواهند کرد، مهم این است که خداوند درباره ما چه قضاوتی می‌کند، وگرنه قضاوت دیگران درباره انسان، اهمیتی ندارد...»

**شعار «مرگ بر بهشتی» را، با خونسردی می‌شنید و به کار خود ادامه می‌داد!**

زنده‌یاد حجت‌الاسلام روح‌الله حسینیان، در میان یادمان‌های خود، روزی را به یاد می‌آورد که عده‌ای از گروه‌های چپ‌گرا، در برابر ساختمان دادگستری جمع شده و علیه شهید بهشتی، شعار می‌دادند! او و اکنش استاد در برابر این گونه رفتارها را، این‌طور به تاریخ سپرده است: «شهید بهشتی خود را به گونه‌ای تربیت و تهذیب کرده بود، که اگر به این اعتقاد می‌رسید که کاری درست است، اگر همه دنیا هم جمع می‌شدند و مخالفت می‌کردند، خم به ابرو نمی‌آورد و ابداً ناراحت نمی‌شد. خیلی‌ها هستند که به راحت بودن تظاهر می‌کنند ولی شهید بهشتی واقعاً آسوده‌خاطر بود و حرف‌های مخالفان، مثل پتکی بود که به سندان می‌کوبیدند و ایشان ابداً احساس دل‌آزردگی نمی‌کرد. بعد از ۱۴ اسفند ۵۹ و سخنرانی معروف بنی‌صدر در دانشگاه، به طبقه چهارم دادگستری- که اتاق شهید بهشتی در آنجا بود- رفتم. یک عده از چپی‌ها، جلوی دادگستری جمع شده بودند و شعار «مرگ بر بهشتی» می‌دادند. در اتاق شهید بهشتی، صدای آنها به وضوح شنیده می‌شد! شهید بهشتی پشت میزش نشسته بود و با کمال آرامش و طمأنینه، به کارش ادامه می‌داد. من از شدت عصبانیت، در اتاق قدم می‌زدم. بالاخره نتوانستم طاقت بیاورم و گفتم چرا امام دخالت نمی‌کنند؟ چرا با بنی‌صدر برخورد نمی‌کنند، که این طور جولان ندهد؟... شهید بهشتی با همان لحن قاطع و متین گفت آقای حسینیان! امام باتدبیرتر از آن است که خود را درگیر آدمی مثل بنی‌صدر کند! بنی‌صدر خودش می‌داند چطور تیشه به ریشه خودش بزند و اولین تیشه را هم دیروز زد!... این حرف‌ها و حالات شهید بهشتی، مثل آب سردی بود که روی آتش خشم من ریختند! ایشان ادامه داد: آقای حسینیان! ما نباید برای جبران مشکلات خودمان، از امام هزینه کنیم، اگر قرار باشد امام سپر بلای منِ مسئول شوند، در مواقع متقضی نمی‌توانند نقش خودِ را ایفا کنند... خاطره دیگر، مربوط به موقعی است که امام در روز ۱۴ اسفند، هیئت حل اختلافی را تشکیل دادند و مسئولان را، از سخنرانی منع کردند. قرار شد هر کس از این فرمان عدول کرد، او را مورد بازخواست قرار و تخلفات او را به امام گزارش بدهند و سپس او را به مردم معرفی کنند. یکی دو روز پس از صدور این فرمان، نزد شهید بهشتی رفتم و از بنی‌صدر انتقاد کردم. آقای بهشتی گفت مگر امام دستور نداده‌اند که این کار انجام نشود؟... البته دستور امام، در مورد مجالس سیاسی و پخش این گونه اخبار و سخن‌ها در سطح جامعه بود و صحبت‌های خصوصی را، آن هم بین افرادی که به یکدیگر اعتماد وثیق داشتند، دربر نمی‌گرفت، ولی ایشان به قدری نسبت به دستورات امام تعبد داشت، که حتی در دفتر خودش هم اجازه چنین کاری را نمی‌داد! شاید یکی از ویژگی‌هایی که بنی‌صدر و سایر مخالفان را، به شدت عصبانی می‌کرد، همین برخوردهای منصفانه آقای بهشتی بود، که هرگز بهانه به دست کسی نمی‌داد. بسیاری از بزرگان هستند، که با تمام شأن و جلالت خود، گاهی در مقام موضع‌گیری، بهانه به دست مخالفان می‌دهند و حرف نسنجیده‌ای می‌گویند ولی شهید بهشتی به کلی مبرّا از این عیب بود، به همین دلیل مخالفان به شایعه‌پراکنی می‌پرداختند.»

> **رهبر معظم انقلاب اسلامی: «اصولاً آقای بهشتی، آدمی نبود که از میدان به‌در برود و در برابر اهانت‌ها و توهین‌ها، حتی اندکی بر آشفته شود! ممکن بود در یک جلسه‌ای، حتی به او اهانت شود و بارها دیدیم که چنین هم شد. ایشان آدمی بود که این تحمل را داشت، که اهانت را با بزرگواری گوش می‌داد و در آخر با استدلال و توجیه، به اهانت پاسخ می‌داد! آدم‌هایی که این ظرفیت انسانی را ندارند، برای کارهای مدیریتی مناسب نیستند»**

> **حجت‌الاسلام روح‌الله حسینیان: «بعد از ۱۴ اسفند ۵۹ و سخنرانی معروف بنی‌صدر در دانشگاه، به طبقه چهارم دادگستری- که اتاق شهید بهشتی در آنجا بود- رفتم. یک عده از چپی‌ها، جلوی دادگستری جمع شده بودند و شعار «مرگ بر بهشتی» می‌دادند. در اتاق شهید بهشتی، صدای آنها به وضوح شنیده می‌شد! شهید بهشتی پشت میزش نشسته بود و با کمال آرامش و طمأنینه، به کارش ادامه می‌داد!»**

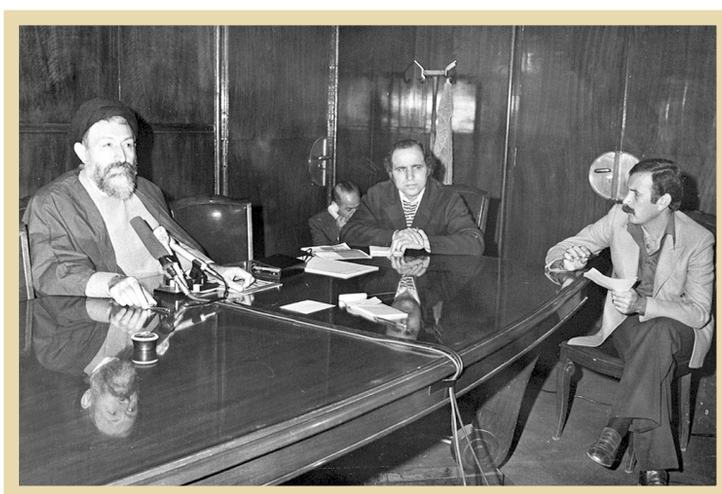

در یک مصاحبه مطبوعاتی ۱۳۵۹، دادگستری تهران، شهید آیت‌الله دکتر بهشتی